

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

متعرض روایاتی شدیم که مرحوم صفار در بصائر الدرجات در باب ۶ از جلد هشتم در باب تفویض الی الائمة، باب ۵ تفویض الی رسول

الله بود و باب بعدیش تفویض الی الائمة است. علی ای حال احادیثی را که ایشان نقل فرمودند حدیث شماره ۱۰ دارند که:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيُّ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ رُفَيْدٍ مَوْلَى ابْنِ هُبَيْرَةَ

به هر حال ایشان شناسائی نشد

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع)

به لحاظ سند خب این راوی اخیر محل کلام است، محمد ابن خالد طیالسی و پسرش عبدالله ابن محمد ابن خالد، اینها مشهور هستند،

مخصوصا محمد ابن خالد جزء مشایخ است، من همیشه عرض کردم امثال ایشان را در مجموعه روایاتش بالاتر از آن مقداری است که

در کتاب متعارف ما آمده است و یکی از راه های شناسائی این مطلب همین روایت ایشان از سیف ابن عمیره است. از شواهد کامل

واضح است، حالا دیگه چون وقت خواندن نداریم کتاب سیف ابن عمیره را این محمد ابن خالد طیالسی نقل می کند و یکی از راه های

همین زیارت عاشوراء هم همین راه است، سیف ابن عمیره که قبلش محمد ابن خالد است. حالا اگر یک وقتی حالی بود در ذیل شرح

زیارت عاشورا باید وارد شد.

إِذَا رَأَيْتَ الْقَائِمَ أُعْطِيَ رَجُلًا مِائَةَ أَلْفٍ وَأُعْطِيَ آخَرُ دَرَاهِمًا فَلَا يَكْبُرُ فِي صَدْرِكَ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى فَلَا يَكْبُرُ ذَلِكَ فِي صَدْرِكَ فَإِنَّ الْأَمْرَ مَفُوضٌ إِلَيْهِ.

دیگه خیلی بحث نمی کنیم چون این بخش مربوط به تقسیم بیت المال است، خب این قطعا مفوض به ایشان است. روایت دیگه هم داریم

که البته آن جا امام از راوی سوال می کند، راوی می گوید بله حق دارند. امام می فرمایند صدقت، مطلب همین طوری است که

فرمودید. لکن این ربطی به بحث تفویض الی الاحکام ندارد، بلکه بحث دیگری در این جا است که اگر ما ولایت فقیه را قائل شدیم، حالا اگر قائل شدیم که للفقیه ما للامام بحث دیگری است چون اثبات آن خیلی مشکل است اما اگر ولایت فقیه هم قائل شدیم مثل جعلته حاکما، حوادث واقعه فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا، اگر از این راه ها. چون من کرارا عرض کردم روایاتی را که در ولایت فقیه، البته ولایت فقیه را من چند دفعه عرض کردم از زمان تقریبا رسما در میان شیعه از زمان شاه طهماسب اول، دومین پادشاه خاندان صفوی، اولش شاه اسماعیل پسر است، شاه طهماسب، در آن نامه ای که نوشته یا به قول مرحوم آقای امینی فرمان شاهی که نوشته، نوشته ائمه در زمان غیبت به فقها ارجاع دادند و لذا همه امور مملکت را به مرحوم محقق کرکی واگذار می کند، به قول ایشان محقق شیخ علی. به ایشان واگذار می کند.

آن وقت این همین طور در کش و قوس بود، از آن زمان این بحث مطرح بود که از این مقدار ادله، البته این بحث سابقه دارد، بحث اجرای حدود و غیرش سابقه دارد. بحث هایی است که از قرن سوم و چهارم بلکه به یک معنایی ما داریم اما به این صورتش از آن زمان است و مرحوم آقای شیخ احمد نراقی در این عوائد، ایشان هم قائل شده که للفقیه ما للامام، همه مناصب برای فقیه است، در عائده ۵۱ یا ۵۲، عوائد ایشان مثل قواعد فقهیه است. البته نه به قواعد فقهیه مصطلحی که داریم، مثل کشکول ماندی است. حتی بخشی راجع به اسمای مشترک است، مثلا جریب بخوانیم یا جریب بخوانیم، حسن بخوانیم یا حسین، غرض قواعد فقهیه مصطلح ما نیست، یک عائده او راجع به ولایت فقیه است، حدود ۲۰ تا، ۲۲ تا روایت آورده. آقایانی که بعدا در ولایت فقیه برای همین مقام آوردند غالبا همان است. حالا فرض کنید یکی دو تا کم و زیاد. همان مقدار روایاتی است که ایشان آورده. حالا فرض کنید ۲۲ تا، در این ۲۲ تا عرض کردیم مثل العلماء ورثة الانبیاء، اللهم ارحم خلفاء و الی اخره که دیگه نمی خواهد متعرض بشویم.

عرض کردیم انصافا دلالت آنها محل اشکال است و آنچه که در آن میان می شود قبول کرد سه تا روایت در ولایت فقیه است. روایت ابی خدیجه، روایت عمر ابن حنظله و روایت توقیع مبارک، اما الحوادث، چون این ولایت احتیاج به نصب دارد، از این سه روایت ادعای نصب شده، فانی جعلته حاکما، فارجعوا هم به معنای این که فإنهم حجتی علیکم، یعنی من جعل حجیت کردم. روایت ابی خدیجه هم همین

طور است. لذا در حقیقت اساس ولایت فقیه را آقایان اگر بخواهند بحث بکنند این سه تا روایت که حالا از آن چه مقدار استفاده می شود همین سه روایت است که نصب دارد، آیا دلالت می کند یا نه، بحثی که هست در این سه روایت است و عرض کردیم خیلی موجز و مختصر، مرحوم آقای خوئی روایت ابوخیثمه را سنداً قبول کردند، مشهور قبول نکردند. سنداً قبول کردند، مشهور نه، عده زیادی قبول نکردند، لکن می گویند مال قاضی تحکیم است. روایت عمر ابن حنظله را سنداً قبول نکردند لکن می گویند مال قاضی منصوب است، اگر سندش معتبر بود قاضی منصوب است. روایت توقیع مبارک را هم نه سنداً قبول دارند و نه دلالت، فارغوا معلوم نیست، شاید در استفتائات باشد، مراد این که شامل قضاوت و ولایت بشود، البته ایشان قضاوت را اشکال دارد چه برسد به ولایت، چون ایشان قاضی منصوب را هم قبول ندارند، قاضی تحکیم را قبول دارند.

علی ای حال کیف ما کان حالا با تمام این مقدماتی که عرض کردیم بحثی که می آید این است که آیا این مقام برای ولی فقیه، فقیه هم می تواند این کار را بکند، مثلاً به یک کسی صد هزار درهم بدهد و به یکی یک درهم، بنا بر ولایت فقیه انتقالش از معصوم. نمی دانم آقایانی که قائل به این که لفقیه ما للامام مطلقاً هستند چه عقیده دارند لکن ظاهراً ادله از این انصراف دارد یعنی این از شئون خاص است، به هر حال ولایتی را که برای ائمه علیهم السلام و رسول الله قرار داده شده چون به قول معروف یک قید عصمت هم با آن است، با جایی که عصمت نیست باید ظاهراً تفاوتی قائل شد، نمی شود عین آن باشد لذا این مطلب که القائم اعطی رجلاً مائة الف و اعطی آخر درهما، ظاهراً از خصائص امام معصوم است، فقیه متعارفی که ما الان می شناسیم چنین حقی را ندارد.

یکی از حضار: القائم غیر از آن اصطلاح است؟

آیت الله مددی: بله غیر از امام زمان است. مراد همان امام همان عصر است.

این حدیث هم ربطی به بحث ندارد، کاش که مرحوم صفار هم این را ذکر نمی کرد، این ربطی به ما نحن فیه ندارد.

شماره ۱۱ مرحوم آقای صفار نقل می کند از عبدالله ابن جعفر که مراد حمیری است، عبدالله ابن جعفر در این جا استاد صفار عبدالله ابن جعفر حمیری است. عرض کردم حمیری استاد کلینی و محمد پسر ایشان است، محمد ابن عبدالله است. عبدالله ابن جعفر بسیار مرد

بزرگوار و جلیل القدر است و فوق العاده جلیل القدر است، این کتاب قرب الاسناد هم مال ایشان است. می گویند حمیری مراد همین عبدالله ابن جعفر است و آن توقیعات مفصل حمیری، ده صفحه است، آن مال پسر است، محمد پسر ایشان که استاد کلینی هم هست. علی ای حال عبدالله ابن جعفر حمیری از اجلای اصحاب است، عن محمد ابن عیسی که عرض کردیم محمد ابن عیسی ابن عبید یقطینی است، یا عبیدی هم بهش می گویند، یقطینی هم می گویند، عبید جد خودش است، یقطین جد پدرش است. گاهی نسبت به جدش است و گاهی نسبت به جد پدرش است و ایشان هم ثقه است و ظاهراً به احتمال قوی در سفری که ایشان به ایران آمده ایشان تحمل حدیث کردند.

عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، که بزرگوار است.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ صَامِتٍ

که الان ایشان را نمی توانیم تشخیص بدهیم، الان تشخیص ندادیم، حالا ممکن است اسم جور دیگری باشد.

عَنْ أُدَيْمِ بْنِ الْحَرِّ یا آدم ابن الحر، آدم مصغر کلمه آدم است. البته کرارا عرض کردم که آدم هم آمده اما ادیم بیشتر آمده است. در عده ای از نسخ هم ادیم ابن حسن آمده، این همان حر است، چون حسن یک جور می شود مثل حر، نقطه هم نمی گذاشتند. الان آقایانی که با کتاب های خطی در متون قدیم آشنا هستند این واضح است که حر با حسن، صحیحش حر است. در این جا اگر سند این باشد، البته علی ابن صامت مشکل دارد، الان تشخیص ایشان برای ما مشکل است اما به هر حال ادیم می گوید سألہ موسی ابن اشیم، یعنی اباعبدالله، این یعنی اباعبدالله را هم نمی دانیم چه کسی اضافه کرده، چون سألہ دارد

عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَخَبَّرَهُ بِهَا

این را اگر در حد ادیم باشد، اگر این طور بود می گفت سألہ موسی و أنا حاضر، حضرت عنده مثلاً، حضرت ندارد یعنی الان برای ما روشن نیست که ادیم قصه را نقل می کند یا ادیم از موسی قصه را نقل می کند؟ مثلاً ادیم ابن حر قال حدثنی از امام این طور سوال کردم. ظاهر این عبارت سألہ عن آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَخَبَّرَهُ بِهَا

فَلَمْ يَبْرَحْ

یعنی هنوز نشسته بود و خارج نشده بود

حَتَّى دَخَلَ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْ تِلْكَ الْآيَةِ بَعَيْنَهَا فَأُخْبِرَهُ بِخِلَافِ مَا أُخْبِرَهُ

در این جا دارد قال ابن اشیم فدخلى من ذلك ما شاء الله، از این جا دارد یعنی اولش ظاهرش کلام ادیم است، بعد کلام ابن اشیم است اصلا. آن وقت تا آخر اول، تا آخرش این است، فاخبره بخلاف ما اخبرني، کلمات می خورد که مال موسی باشد، اولش دو سه سطر می خورد که مال ادیم باشد. بعدش می خورد که مال موسی باشد. فاخبره بخلاف ما اخبرني. و بخلاف ما اخبر الذي سأله بعدى، این طوری دارد

فتجلى عني، تعبیرها می خورد که مال خود موسی باشد. به هر حال ما که فعلا نفهمیدیم که حالا این مشکل آیا مال علی ابن صامت است یا نه؟ چون وقتی سند مشکل پیدا کرد خواهی نخواهی متن هم خالی از اشکال نمی شود.

می گوید: فَحَدَّثْتُ بِشَيْءٍ فِي نَفْسِي فَالْتَفَتَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَالَ يَا ابْنَ أَشِيمَ لَا تَفْعَلْ كَذَا

تمام اینها نشان می دهد که کلام مال ابن اشیم است، یا ابن اشیم لا تفعل، نمی گوید کلام از ادیم باشد.

بعد دارد:

يَا ابْنَ أَشِيمَ إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ (ع)

اینجا امر ملکه را ندارد، آن روایت دیگر امر ملکه داشت.

فَقَالَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَفَوَّضَ إِلَيَّ نَبِيَّهُ فَقَالَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَمَا فَوَّضَ إِلَيَّ نَبِيَّهُ فَقَدْ فَوَّضَ إِلَيْنَا يَا ابْنَ أَشِيمَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِيمَانِ

این ذیل را روایت دیگر موسی ندارد. عرض کردم حالا این مال علی ابن صامت است یا خود این آثار موسی ابن اشیم باشد که خرابی پیدا شده است، به هر حال یک خرابی این جا پیدا شده است.

.....
من یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للإیمان و من یرد أن یضله یجعل صدره ضيقاً حرجاً

البته تحقیق کتاب که شده و چاپ کردند این را با خط عادی کتاب چاپ کردند، چون وقتی آیه قرآن هست با خط سیاه است و خطش فرق می کند و این کار درستی است، چون این آیه قرآن نیست. و لذا در حاشیه اش هم نوشته اقتباس، این اقتباس است. خوب کاری کرده، و إلا ظاهرش می خورد که تحریف باشد چون آیه این جور نیست، این کار خوبی است که محقق کتاب، حالا نمی دانم خود آقای ابطحی بودند یا شاگردان ایشان بودند، رحمهم الله یا حفظهم الله، این ها این آیه را با اصل کتاب چاپ کردند، مثل آیه قرارش ندادند و تعبیر اقتباس هم کرده و حرف درستی هم است، این آیه جزء آیات قرآن نیست. ظاهراً مضمون، به اصطلاح ما می گوئیم نقل به مضمون است. آیه این است فمن یرد الله، فاء هم دارد، آن یهدیه یشرح صدره للإسلام و من یرد أن یضله یجعل صدره ضيقاً حرجاً. آن کاملش را ایشان آورده. البته اختلاف کم است، به هر حال ایشان احتیاط کردند آیه را جدا حساب کردند.

بعد حضرت می فرماید أتدري ما الحرج؟ حرج چیست؟

قُلْتُ لَا

معلوم می شود عربیش هم خیلی ضعیف بوده.

فَقَالَ بَيَّهَ

این قال را همان سیوطی هم دارد، قال به معنای اشار، اشار بیده، چون با ید هم اعلام می کند ما فی القلب را،

وَضَمَّ أَصَابِعَهُ كَالشَّيْءِ الْمُضْمَتِ

مثل چیزی که جوف ندارد، مثل چیزی که سفت به هم بچسبد.

الَّذِي لَا يَخْرُجُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَا يَدْخُلُ فِيهِ شَيْءٌ.

حرج به این معناست.

البته حرج که در بقیه آیات چون این مطلب هم گفته شده به معنای ضیق نفس است، غیر از ضرر است. البته گفته شده ضرر به معنای حرج است، گفته شده حرج به معنای ضرر است، هر دو لفظ در قرآن استعمال شده لکن عرض کردیم شواهد نشان می دهد که ضرر غیر از حرج باشد، هم شواهد خود کلمه ضرر و هم ضاری که در قرآن بکار برده شده است، آن وقت از ثلاثی مجردش هم لا یضرکم من ضرّ، ضرّ یضرّ هم در قرآن استعمال شده است. یضارّ باب مفاعله هم در قرآن استعمال شده است. خود ضرر هم در قرآن استعمال شده است. باب افعال که الان متعارف ما باب افعال است، اضرّ بدینه، مثلاً اضرّ بطریق المسلمین. آن استعمال نشده، حالا به هر حال حرج هم در قرآن استعمال شده، یجعل صدره ضیقاً حرجاً کأنما یصعد فی السماء، این آیه خیلی تعبیر زیبایی دارد و خیلی هم عجیب است چون در اطراف مدینه کوهی نیست که آدم وقتی بالا می رود احساس نفس تنگی بکند. این حالتی است که وقتی انسان روی کوه های مرتفع می رود کاملاً واضح است، یک احساس نفس است، کأنما یصعد فی السماء، ظاهراً حرج همین تعبیر خود قرآنی روشن است، خیلی واضح است یا همین که امام فرمود و لذا یک دفعه انسان برای یک کاری حرج دارد و یک دفعه ضرر دارد، یک دفعه روزه گرفتن برای او ضرر دارد، بیمار می شود، بیماری او طول می کشد، یک دفعه ترس دارد، همچنین راحت نیست، در فشار روحی و روانی قرار می گیرد. اصطلاحاً حرج این است.

علی ای حال این ذیل روایت در بقیه روایات موسی ابن اشیم نیامده است.

به هر حال این روایتی که از موسی ابن اشیم نقل شده که این جا چند بار نقل شده به چند سند، این سند شاید خیلی روشن نباشد یعنی کلاً خود موسی ابن اشیم انصافاً مشکل دارد لکن نکته اساسی که ما اصلاً وارد بحث تفویض شدیم این در روایات موسی ابن اشیم است. نکته اساسی این بود که تصور این شده که یک مقدار باب تعارض مال تفویض است، بحث ما تعارض نبود. فراموش نکنید، از تعارض خارج نشدیم. بحث ما اساساً در تعارض بود، در این جا می گوید که امام دو جور سه جور فرمودند و بعد فرمودند از باب تفویض، در آن روایت نحوی نبود که بحث تعارض باشد، در این روایت موسی ابن اشیم بود که اگر تعارض بود، در آن روایتی که امروز اول خواندیم آن پول بود، به یکی صد هزار درهم دادند و به یکی درهم بدهند. اما این یکی از یک آیه سوال کرده یا مسئله، یا آیه یا مسئله،

امام سه جور جواب فرمودند، آن وقت نکته را تفویض گرفتند، آنی که الان محل کار ما است چون بناست همین جور در ذیل هر حدیث یک نکات خاص خودش را بگوییم تا به آن نتیجه و جمع بندی برسیم ان شا الله تعالی.

یکی از حضار: با خلاف تفاوت دارد که بین آن ها اختلاف می اندازید.

آیت الله مددی: آن هم یک راه، این هم یک راه که یک راهش که تفویض باشد

بعد حدیث شماره ۱۲ ایشان این جور مرقوم فرمودند:

وَمَا وَجَدْتُ فِي نَوَادِرِ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ، قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) لَا وَاللَّهِ مَا فَوَّضَ اللَّهُ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ إِلَّا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَإِلَى الْأَئِمَّةِ (ع) فَقَالَ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

این آیه دیگری است که در باب تنزیل است چون آیاتی که در باب تفویض است، و ما آتاکم الرسول بود، من يطع الرسول فقد اطاع الله بود. این یک آیه دیگری است، این روایت امتیازش این است که یک آیه دیگری را در باب تفویض دارد.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ

این تفویض از این، البته این بیشتر به اهل سنت هم می خورد چون می گویند تفویض آن چیزی است که رسول الله از قرآن فهمیده. انا انزلنا إليك الكتاب بالحق به آن تفویض اهل سنت بیشتر می خورد، به سنتی که اهل سنت از سنن رسول الله گرفتند به آن بیشتر می خورد. انزلنا اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما اراك الله.

بعد امام می فرماید: وَهِيَ جَارِيَةٌ فِي الْأَوْصِيَاءِ.

این هم اختصاص به این روایت دارد، به روایت محمد ابن سنان، جای دیگری نیامده. آیه ای که ظاهراً اختصاص به رسول الله دارد فرمود جاریه، به قول آقای طباطبائی جری و تطبیق، حالا هم می گوید جاریه فی الاوصیاء، این جا قسمت تاویل است یا قسمت آن نکته ای بوده. همین بحث های غلو یک مقدارش از این جا پیدا می شد، و هی جاریه فی الاوصیاء که ظاهر آیه مبارکه بما اراك الله است، نسبت ارائه را هم به خدا داده، ایشان می فرمود و هی جاریه فی الاوصیاء.

خب روایت اجمالا انصافا خوب است، ربطی هم به مسئله اختلاف حدیث و تعارض احادیث ندارد. إنما الکلام در مصدرش. مرحوم صفار دارد و ما وجدتُ فی نوادر محمد ابن سنان، در نوادر محمد ابن سنان من این را دیدم.

عن عبدالله ابن سنان، ایشان از عبدالله ابن سنان دارد، الان در کتب اربعه محمد ابن سنان، ممکن هم هست از عبدالله نقل بکند، مشکل ندارد اما چون مواردش خیلی کم است، سه چهار مورد است و احتمال قوی می دهم به هر حال نسخه غلطی داشته باشد. یکی از حضار: عبدالله ابن سنان ندارد.

آیت الله مددی: می دانم ندارد، این جا هم بین پرائتز نوشته، اگر نباشد که دیگه بدتر چون ایشان از ابی عبدالله نقل نمی کند. بنا بر این که باشد، عبدالله ابن سنان در این جا باشد. حالا اگر نباشد.

آن وقت نسخ هم این جا مختلف است، بعضی از نسخ عبدالله ابن مسکان هم دارد به جای عبدالله ابن سنان.

عرض کنم در کتب اربعه سه یا چهار مورد را من دیدم، روایت محمد ابن سنان از عبدالله ابن سنان که فکر می کنم آنها هم تصحیف باشد، تصحیف را اصطلاحا در جایی که اختلاف نقطه می گویند. تصحیف را می گفت ای به تصحیف تا قیامت حر. علی ای حال وارد این بحث نمی خواهم بشوم. حالا هر چه اسمش را بخواهید بگذارید.

به ذهن من می آید که عبدالله ابن سنان مشکل طبقه ندارد اما واقع خارجی ندارد، دو سه مورد است، شاید یک دو موردش در کافی است، یکی هم در جای دیگه. فکر می کنم آن ها هم غلط باشد. به هر حال محمد ابن سنان که نجاشی می گوید ضعیف جدا یا یوول إلیه، احتمالا نسخه ایشان خرابی داشته باشد هست، این احتمال به جای خودش است.

عرض کردم یکی از مسائل غلو یک مقدارش اساسی مکتب است، یک مقدارش لوازم وجودیش است، یکی از لوازم وجودی غلو این بود که خیلی مقید به ضبط کلمه و حدیث و سند و متن و از این حرف ها نبودند. این مشکلات دارد یعنی خط غلو همان طور که نجاشی، نجاشی که متعرض شده است بحث کلامی با خط غلو ندارد، بحث ایشان بیشتر بحث فهرستی و بحث میراثی است. اصولا اگر ایشان وقتی می خواهد بگوید ضعیف یا مثلا می گوید عدل نیست ایشان نمی خواهد آثار دیگری را بار بکند، ایشان تراجم ندارد، ایشان بحث

فهرستی و میراثی دارد. انصافاً با قطع نظر از کلمات نجاشی و اینها میراث خط غلو اصولاً خیلی پاک و نقی نیست، باید تأمل کرد. حتی مثل سهل ابن زیاد که کلینی از او زیاد نقل می کند، به هر حال میراث خط غلو همیشه یک مشکلی دارد، خالی از مشکل نیست.

یکی از حضار: هی جاریه را فرمودید مال خود روایت است؟

آیت الله مددی: مرحوم صفار نوشته

و ما وجدت فی نوادر محمد ابن سنان.

خب این دقت مرحوم صفار است، این جا معنای این عبارت این بوده که ایشان این حدیث را در کتاب نوادر محمد ابن سنان تحمل نکرده به نحو اجازه، این که محمد ابن سنان نوادر داشته، کتابی که متفرقات بوده نمی شود در آن شک کرد، معلوم می شود که مرحوم صفار تحمل نکرده، به نحو اجازه، اگر هم طریقی داشته قبول نکرده لذا تعبیر به وجاده می کند، وجدت، این وجدت به این معناست که این معنایش این نیست که کتاب نوادر محمد ابن سنان نبوده. حالا یکمی هم از این جهت صحبت بکنیم. این کتاب بوده، مال محمد ابن سنان بوده، نجاشی و شیخ اسم می برند. هر دو اسم می برند و لکن عرض شد که گاهی اوقات یک کتابی را حتی اگر نسخه اش در اختیار بود اگر مثلاً قبول نداشتند این جور تعبیر، مثلاً نجاشی خب شیخ طوسی همه جا از ابن بته به یک جور نام می برد، از فهرست ابن بته در فهرست. جماعة من اصحابنا عن فلان. مرحوم نجاشی چند جور از ابن بته نام می برد. اینها همه دقت نجاشی است. گاهی می خواهد به کتاب اعتماد بکند و سند می آورد، سندش هم به کتاب صحیح است. می خواهد بگوید درست است این مطلبی که گفته در فهرست فی ما رواه غلط کثیر لکن این مطلبش درست است. گاهی اوقات می گوید قال ابن بته، سند را نمی آورد. قال ابن بته، کلام ابن بته را می آورد. این معنایش این است که ایشان توقف دارد، قبول نکرده است. متحیر است، یعنی اشکال دارد که این کلام ابن بته درست باشد. بعضی جاها هم دارد ذکره ابن بته، بقیه را هم نقل نکرده، گفته ذکره، این دیگه اشکالش بیشتر است، فقط می خواهد خبر بدهد که این کتاب اسمش آمده لذا خود من احتمال می دهم که اگر بنا بشود کتاب نجاشی چاپ جدید بشود مثلاً این جاهایی که می گوید ذکره ابن بته، یک سه چهار سطر سفید بگذارند، چون احتمالاً نجاشی می خواسته بعداً الحاق بکند. احتمالاً بعداً می خواسته الحاق بکند. الان

.....

که چاپ شده مثلاً فلان ذکره ابن بته، بعد پشت سرش اسم بعدی آمده. من فکر می‌کنم مرحوم نجاشی در فکر بودند که الحاق بکنند. این نکته را دقت بکنید. کتاب باز بوده، تابع مصادر است، به مصادر مراجعه بکنند ببینند این مطلب ابن بته درست است یا نه. این ذکره ابن بته را یک کلمه گفت بعید است شأن علمی باشد. علی ای حال یک دفعه دیگه هم این مطلب را عرض کردم و حالا هم این جا عرض بکنم. برخورد نجاشی با ابن بته کاملاً متفاوت است.

این نکته بعینه در این جا هم هست یعنی مرحوم صفار یا کلا کتاب محمد ابن سنان را قبول نداشته یعنی نوادرش را یا خصوص این حدیث را قبول نداشته، چون قبول نداشته به نحو وجاده نقل می‌کند، و إلا به محمد ابن سنان طریق دارد، به نحو طریق نقل نمی‌کند. این خیلی واقعا دقت ایشان است.

از طرف دیگر شاگرد شاگرد ایشان یا گفته شده شاگرد ایشان، مرحوم کلینی هم این هم خیلی عجیب است، دقت مرحوم کلینی، کلینی در همین باب که این را آورده این طور عن محمد ابن یحیی استادش عن محمد ابن الحسن که مراد صفار است. قال وجدتُ فی نوادر محمد ابن عیسی، خیلی دقیق است. کلینی کأنما کتاب بصائر پیشش بوده، به همان نقل وجاده صفار است، دقت کردید؟ این که عرض می‌کنم چقدر این ها دقیق برخورد می‌کردند، الان علمای ما همین جا هم حدیث را به همین عنوان می‌گیرند که مثلاً مرسل است. نه این بحث ارسال نیست، اینها بحث های فهرستی است. بحث هایی است که مبتنی بر اعتماد و عدم اعتماد است. مرحوم آقای صفار با اجازه نقل نمی‌کند، حدّثی فلان عن فلان عن محمد ابن سنان، با اجازه نقل نمی‌کند. به نحو وجاده نقل می‌کند.

یکی از حضار: وجاده نمی‌گویند، وجاده یعنی واقعا نبود، طریق نداشت.

آیت الله مددی: آن هم یک جور و این هم یک جور است.

مرحوم شیخ مفید در کتاب اختصاص بنا بر این که این کتاب مال ایشان باشد که قطعاً نیست. عن محمد ابن الحسین ابن ابی الخطاب، چون عرض کردیم روایات تفویض در مصادر قدیم ما در سه تا آمده است. بصائر، کافی و اختصاص. حالا ما بصائر را می‌خوانیم، شاید بعداً کافی را هم دوره می‌کنیم و بعد هم اختصاص شیخ مفید. عرض کردیم کتاب که مال شیخ مفید نیست، اسم شیخ مفید در اول کتاب

آمده، حدَّثنا محمد ابن محمد ابن نعمان، کتاب مال ایشان نیست. حالا این کتاب چند احتمال است، نوشتند، بعضی از نسخ خطی هم اسم های دیگرش است، خود من احتمالا بیشتر روی جعفر ابن حسین، المومن القمی بود. به هر حال قدر متیقن، یک توضیح بیشتری را شاید بعدا در وقت اختصاص عرض بکنم. قدر متیقن این است که اسانید کتاب اسانید بغدادی نیست، اسانید قمی است. مثلا به اسم ابن بته خیلی از روایات شروع می شود. عرض کردم ما روایات ابن بته را زیاد نداریم. در فهرست ازش نقل می کنیم، در اسانید کم داریم. یک مقدارش در همین اختصاص آمده، به اسم محمد ابن جعفر، این محمد ابن جعفر همان ابن بته است. یک مقدارش مال ابن الولید است، اینها همه اسانید قمی هستند. اسانیدی که در این کتاب آمده در این جا، من حالا نمی دانم اختصاص صفحه ۲۰۷، نشد خودم مراجعه بکنم ۲۲۱، در این جا ایشان عن محمد ابن الحسین ابن ابی الخطاب عن محمد ابن سنان دارد. حالا مولف کتاب هر کی بوده، در قم بوده. روشن شد چی می خواهم بگویم؟ این شخصی که این کتاب را نوشته، حالا هر کی بوده، این شخصی که این کتاب را نوشته به کتاب ابن سنان طریق داشته، محمد ابن الحسن یا قبول نداشته یا طریق نداشته. مرحوم صفار، کلینی هم قبول نداشته. خیلی عجیب است یعنی واقعا انسان تحیر بهش دست می دهد که این ها چقدر، و این بحث ها را عرض کردم این ها اصولا بحث های فهرستی است، اینها رجالی نیست اما کسی که کتاب اختصاص را نوشته، حالا هر کی که باشد، ایشان طریق داشته، تصادفاً طریقتش هم صحیح است یعنی از طریق محمد ابن حسین بوده، بعید است، کلینی آثار محمد ابن حسین را دارد و از ایشان نقل می کند، صفار هم دارند. ظاهرا مرحوم صفار یا مرحوم کلینی به این طریق اعتقاد نداشتند. مشکل داشتند. در این کتابی که اختصاص است عن محمد ابن الحسین ابن ابی الخطاب عن محمد ابن سنان. خیلی عجیب است. صفار تعبیر به وجاده می کند، این جا تعبیر به تحدیث می کند. البته عرض کردیم و چند بار هم صحبت شد بنائاً بر این که عنعنۀ تساوق الاتصال. اگر گفت عن محمد ابن الحسین عن محمد ابن حسن یعنی حدَّثه، یعنی اتصال است. حالا یا اجازه بوده یا تحدیث بوده، قرائت یا سماع بوده. به هر حال به یک نحوی اتصال بوده، وجاده نبوده. دقت کردید؟ پس بنابراین معلوم شد که این حدیث کتاب نوادر محمد ابن سنان دو تلقی از آن در قم هست. یک تلقی صفار و بعد شاگردش، شاگرد ایشان مرحوم کلینی که اعتماد نکردند، به نحو وجاده نقل کردند. حالا یا واقعا طریق نداشتند و یا داشتند قبول نداشتند، یکی از این دو تاست. آن آقای

دیگری که در قم بوده که احتمالا هر کسی بوده ایشان طریق داشته و طریقتش هم تصادفاً خوب است. طریقتش هم محمد ابن الحسین است که از اجلای اصحاب و عیون اصحاب است.

یکی از حضار: حالا همان طور که خود کتاب مشکل دارد احتمال دارد که حدیث شناسی آن طرف هم ضعیف بوده.

آیت الله مددی: حالا این هم بحث دیگری است.

آن وقت بحث هایی که ما عرض کردیم در این مباحث متعرض می شویم وقتی که خود حدیث را نگاه می کنیم به مشکل برخورد می کنیم مجبور می شویم به جاهای دیگر مراجعه بکنیم. اولاً در این راهی که مرحوم شیخ مفید رفته عبدالله ابن مسکان دارد نه عبدالله ابن سنان و انصافاً در کتب اربعه روایات محمد ابن سنان از عبدالله ابن مسکان نسبتاً زیاد است، به خلاف عبدالله ابن سنان که دو سه تاست، از عبدالله ابن مسکان در کتب اربعه زیاد دارد و اسانیدش هم خوب است یعنی مشکل ندارد.

ببینید مرحوم کلینی آثار محمد ابن سنان را توسط احمد اشعری نقل می کند. یک دفعه بحث سر این است که مرحوم کلینی آثار محمد ابن سنان را نقل نمی کند. مثل کسانی هستند که کتاب های صحیح مثلاً صحیح الکافی نوشته، کل روایت محمد ابن سنان را حذف کرده. این بحث رجالی است دیگر. به آقای خوئی هم بگویند صحیح بنویسد کل روایت محمد ابن سنان را حذف می کند چون تضعیف کرده است. اما عرض کردیم مرحوم کلینی تضعیف ندارد یعنی روایت محمد ابن سنان، روایات محمد ابن سنان از طریق احمد اشعری قبول می کند، حالا یا اسمش را فهرستی بگذاریم یا زیر مجموعه فهرستی که مشایخی باشد.

چون استاد بزرگواری مثل احمد اشعری قبول کرده ایشان از راه احمد اشعری نقل می کند، ببینید، اما این جا صفار که خودش از اجلای اصحاب است ایشان به نحو وجاده نقل کرده است. با این که ظاهر و العلم عندالله، ظاهراً عرض می کنم این نسخه باید در قم هم بوده، نسخه محمد ابن حسین ظاهراً در قم بوده، آن وقت پس اولاً آن نقلی که در کتاب اختصاص آمده به لحاظ راوی بعدی بهتر است. خود روایت، ایشان دارد که خود روایت را الان جای دیگری نداریم. خود روایت مشعر به همان بحثی است که تحریف و تاویل و این جور

چیزهاست، تحریف که نه، مثلاً تاویل. این مشکل مضمونی دارد. آیا این مطلب اجمالاً قابل قبول است؟ اصلاً چنین چیزی بوده که بنده خدمتتان عرض می‌کنم، آیا در قم این طور بوده؟ ظاهراً همین است. کتاب نجاشی را بیاورید ترجمه محمد ابن سنان را.

یکی از حضار: محمد ابن سنان ابوجعفر الظاهری، مولی

آیت الله مددی: خزاعی که از اصحاب امیرالمومنین است. این ظاهر چون معروف بوده لذا اینها ظاهری هستند.

یکی از حضار: کان ابو عبدالله ابن عیاش یقول حدّثنا.

آیت الله مددی: ببینیدی کان ابو عبدالله، دیگه حالا نمی‌خواستیم نجاشی را شرح بدهیم. مرحوم نجاشی ترجمه ابن عیاش را دارد. و می‌گوید من با ابن رفیق بودم و از او زیاد شنیدم لکن دیدم اصحاب ما تضعیفش کردند تجنّب روایه عنه، من دیگه از ایشان نقل نمی‌کنم لذا آقایانی هستند که رجالی فکر می‌کنند به نجاشی اشکال کردند. اگر تو از ایشان نقل نمی‌کنی چرا این جا نقل کردی؟ شما که گفتی نقل نمی‌کنی! این ها توجه نکردند، نجاشی تحدیث از او نمی‌کند، کلامش را می‌آورد. مرحوم آقای ابطحی در آن مقدمه تهذیب مشایخ نجاشی را دو جور آوردند، مشایخی که از آن ها نقل می‌کند، اعتماد می‌کند، مشایخی که از آنها کلام نقل می‌کند من دون اعتماد. این جا دقت نجاشی است، خیلی عجیب است، نجاشی می‌گوید من از ابن عیاش حدیث نقل نمی‌کنم. پانزده مورد، بیست مورد همین اسم ابن عیاش را آورده و در تمامش می‌گوید قال ابن عیاش. در یک جا نمی‌گوید حدّثنی ابن عیاش، با این که می‌گوید من زیاد ازش حدیث شنیدم. این را دقت بکنید چون این روش ها از بین رفته، این ها که آمدند اشکال کردند روش رجالی فهمیدند. آن روش مشایخی که عرض کردم در ذهنشان نبوده. خیلی دقیق است. این قدر اسم، زیاد هم نیست، پانزده بیست مورد. این قدر اسم ابن عیاشی را برده، یک بار نمی‌گوید حدّثنا، با این که سمعت از او، یک بار نمی‌گوید و ابن عیاش ۴۰۱ وفاتش است. دقت کنید شیخ طوسی ۴۰۸ به بغداد آمده. شیخ طوسی اصلاً از ابن عیاش نقل نمی‌کند، چند تا نقل هست که شیخ طوسی از ابن عیاش است که ظاهراً آن ها هم مجعول باشند و العلم عند الله. دیگه نمی‌خواهم مواردش را بگویم.

.....

علی ای حال این دقت مرحوم نجاشی است که قال ابن عیاش. حالا دیگه بقیه کلامش را نمی خواهم بخوانم. این کلماتی را که مرحوم نجاشی دارد، عرض کردم نجاشی هم انساب را وارد است، هم گاهگاهی در اثنا یک ترجمه ای از ایشان می آورد یا بحث رجالی. بعد از این که نسب، می گوید ایشان محمد ابن سنان جدش است، پدرش نیست، خلاصه بحثی که دارد این است. آن وقت یک نکته را هم بنده اضافه بکنم. این نکته را من بگویم که در قدیم جزء علوم ادب املاء بوده که الان اصطلاحاً دیکته می گویند، املاء رسم الخط را آن جا بررسی می کردند. یکی از اصول رسم الخط در قدیم این بود که اگر شخص نسبتش به جد باشد همزه را بگذارند. نسبت به پدر باشد همزه را حذف بکنند، می خوانند محمد ابن سنان، چه با همزه و چه بدون همزه. اگر سنان جدش باشد باید بنویسید محمد ابن سنان. همزه را بگذارید. اگر سنان، الان در کتابها همه محمد بن سنان نوشته است، الان کتابها که چاپ شده همه محمد بن سنان است. اگر این مطلب نجاشی درست باشد صحیحش این است که محمد ابن سنان، نه محمد بن سنان. بن اگر سنان اسم پدرش باشد، اگر اسم جدش باشد در املائی قدیم با همزه می نوشتند اما در کتاب هایی که ما الان داریم. من نسخه های خطی قدیم را نگاه نکردم اما در نسخه های ما همه محمد بن سنان نوشته شده، هیچ کس با همزه ننوشته، اگر مطلب نجاشی درست باشد باید با همزه نوشته بشود.

بعد یک مطلبی را از عبدالله ابن محمد نقل می کند، قال عبدالله ابن محمد، بعدش را بخوانید:

یکی از حضار: قال ابن شاذان، قال ابو محمد الفضل ابن شاذان لا احل لکم أن ترووا احادیث محمد ابن سنان و إلی آخره. و ذکر ایضا أنه

وجد بخط ابی عبدالله شاذانی إنی سمعتُ عاصمی یقول إن عبدالله

آیت الله مددی: عاصمی از مشایخ بغداد است، مرد ثقه و جلیل القدری است. این عبارت خیلی لطیف است، چون من چند دفعه گفتم.

عاصمی نقل می کند سمعتُ

یکی از حضار: می گوید یقول إن عبدالله ابن محمد ابن عیسی

آیت الله مددی: این عبدالله همان برادر احمد است که عرض کردم ناقلان آثار به قم است. عرض کردم اینها به بغداد آمده، عبدالله ابن

محمد و احمد ابن محمد. البته عنوان احمد، این روایت هم موید من بود گفتم این روایت را بخوانیم. این می گوید من در کوفه وارد

شدم بر صفوان که عرض کردم این دلیل خارجی است. آخه تا حالا آقایان غالبا خیال می کنند چون ما مثلا می گوئیم عبدالله ابن محمد

از صفوان یعنی این علامت این است که از کتاب صفوان. این دیگه تصریح دارد، بخوانید!

یکی از حضار: إن عبدالله ابن محمد ابن عیسی الملقب ببنان قال كنت مع صفوان ابن یحیی بکوفه

آیت الله مددی: این سفری که ایشان به عراق داشته خانه صفوان می رود. روایت از صفوان هم دارد. س

یکی از حضار: كنت مع صفوان ابن یحیی بالكوفه فی منزل إذ دخل علينا محمد ابن سنان فقال صفوان إن هذا ابن سنان لقد هم أن يطير.

آیت الله مددی: يطير یعنی خط غلو. ما بارش را بریدیم که خیلی دیگه حرف های پرت و پلا بزند.

یکی از حضار: فقصصناه حتی ثبت معنا

آیت الله مددی: این حتی ثبت یعنی بالاخره قبول کرد که خوب شده. البته آن اولش که بد بود. حالا این آخرش حتی ثبت معنا.

بعد نجاشی می گوید: اضطراب، این ثبت و ... معلوم می شود که اولش خرابی داشته ولی بعد خوب شده.

یکی از حضار: و هذا يدل على اضطراب كان و زال قد صنف كتب أن منها كتاب طرائف و طريقتش را ذکر می کند.

آیت الله مددی: ببینید نجاشی گاهی اوقات دو سه طریق ذکر می کند مثلا دو کتاب اسم می آورد طریق، باز سه تا کتاب اسم می آورد

طریق دیگه. این دقت مرحوم نجاشی است در اجازاتی که داشته که با هم خلط نشود. بعد از این کتاب که طریق ذکر می کند و له.

یکی از حضار: بعد می گوید کتاب الاضلة،

آیت الله مددی: این اضله احتمالا مال ایشان نباشد، ایشان راویش باشد. این کتاب الاضلة و الاشباه شیخ مفید هم نامش را می برد. ظاهرا

همینی است که الان نصیری های شام چاپ کردند، اسماعیلی ها با دو اسم چاپ کردند. الحفد الشریف، به دو اسم چاپ شده، محقق هر

دو کتاب هم اسماعیلی هستند. احتمالا همین کتاب باشد.

یکی از حضار: کتاب الاضلة و کتاب المكاسب و کتاب الحج و کتاب الصيد و کتاب الشراء و البيع، کتاب الوصية و کتاب النوادر.

آیت الله مددی: الف لام هم دارد.

.....
معلوم می شود ثبوت، حالا طریق نجاشی را بخوانید.

یکی از حضار: اخبارنا جماعه شیوخنا عن ابی غالب احمد ابن محمد.

آیت الله مددی: جماعه شیوخنا خود نجاشی، خود جماعت شیوخ ایشان، خودشان که بغدادی است، جماعت شیوخ ایشان هم همه بغدادی هستند. ابوغالب زراری همین که از نسل عبدالله ابن بکیر است چون زرارہ خیلی معروف بود بچه های برادرهای زراره را هم زراری می گفتند، ایشان از نسل زراره نیست، از نسل برادرش است. از نسل بکیر است، می گوید چون خیلی عموی ما شخصیت بود به ما هم زراری می گفتند، حالا بچه های برادرش که بودند، بچه های حرمان و دیگران، ایشان هم با این که بچه زراره و نوه خاندان زراره نیست زراری می گفتند. از شیخ الشیعه فی زمانه، خیلی مرد بزرگواری است.

یکی از حضار: عن عم ابیه علی ابن سلیمان.

آیت الله مددی: این را هم از راه عام توثیقش کردند.

یکی از حضار: عن محمد ابن الحسین ابی الخطاب.

آیت الله مددی: ببینید عن محمد ابن الحسین عن محمد ابن سنان.

دقت کردید چی شد؟ پس در اجازات هم آمده بوده که محمد ابن الحسین از محمد ابن سنان نقل کرده است. روشن شد؟ پس آن چه که الان در کتاب اختصاص که یک کتاب مجهولی است، چقدر دقیقند اصحاب ما، این دقت ها روشن شد؟ پس مرحوم و ظاهرا این است که در قم یعنی کتاب بوده، به نقل محمد ابن حسین و این را هم من توضیح بدهم، ابوغالب هم بغدادی است، عمویش ظاهرا بغدادی باشد یا با کوفه و محمد ابن حسین کوفی است، دیگه حدیث به کوفه می آید. من کرارا عرض کردم این طریق ها را در نجاشی ننوشته، شروع بکنید به تمرین نوشتن در نجاشی، غالبا ایشان می آید به قم و از قم به کوفه می آید، گاهی هم از بغداد به کوفه می آید، این از جاهایی است که از بغداد به کوفه می آید. نمی آید تا قم دور بزنند.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه - ۲۰۲۲/۱۱/۰۷ - ۱۴۰۱/۰۸/۱۶

موضوع: خارج اصول فقه - تعادل

صفحه ۱۸

جلسه: ۲۲

پس محمد ابن حسین از محمد ابن سنان نقل کرده، لکن مرحوم صفار اعتماد نکرده، کلینی هم هکذا، این هم نکات فنی راجع به این

حدیث.

صلی الله علی محمد و آله الطاهرين